

(۴۰)

مشهد: نظریه آقای قدسی کاشمیری

(عکس سمت راست)



چنانکه موجودات اینعالم دارای انواع مختلفه و بر هر نوع اثری مترتب است شعر هم از بدو پیدایش؛ آثار مخصوصه داشته و بر هر يك از فنون آن اثری ترتیب داده میشود، یکی از

اقسام شعر آن است که دارای سهولت وزن و با الفاظ عادی باشد نظیر اشعار سهل و ممتنع که بدو در نظر آسان نماید ولی ایجاد شبیه آن مشکل یا ممتنع آید و اثر اینگونه شعر آنست که مقبولیه عامه دارد.

۲: شعری است که دارای حقایق عارفانه و دقایق حکیمانه است و اثر این نوع شعر: تربیت نفوس بشریه و تکمیل قوای انسانیه است.

۳: شعری است که معانی دقیقه را به مثالهای طبیعی پیروراند و اثر اینگونه شعر آنست که مطالب مشکله بخوبی بر همه کس مشهود شده و آن دسته معانی را که باید با چندین دلیل عقلی اثبات نمود با مراجعه بمثال اشخاص عادی هم درک مینمایند.

با توجه باقسام مذبوره شعر و سنجیدن آثار هر يك هر گاه به دقت کامل به اشعار یگانه سخنور نامی عصر درخشان « آقای سرهنک اخگر » که در موضوع « اسرار خلقت » انشاد فرموده اند نظر کنیم خواهیم فهمید: که آثار هر سه قسم

شعر در اشعار ایشان محسوس و تصدیق میکنم که يك دنیا حقیقت را با سبک آسان مطبوعی، بیان نموده و در عین حال با مثالهای شیرین تلفیق گردیده است که عموماً از آن بهره مند و از صمیم قلب برگزیده آفرین خواهند گفت - گرچه این بنده را

شایسته‌گی برای ابراز نظر در اشعار ایشان نباشد، ولی نظر بآنکه بمقدار ادراک خود خدمتی بادیات میهن عزیز نموده باشم آنچه بنظرم رسید بیان نموده و امیدوارم درآیه از افکار روشن ایشان بهره کامل برده باشیم.

« قدسی کاشمیری »

(۴۱)

قزوین: نظریه آقای حسین کیائی

(عکس ست راست)



آقای «بهمنی» مدعی است که منکر این

قسم افکار است در صورتیکه چنانکه در شرح

اناجیل اربعه نصاری نیز مذکور است: اینترقم ظلمات جهل را ابلیس شایع کرده است و آدمیان نیز گاهگاهی باصور مختلف این نوع اوهام را بمنصه ظهور رسانیده اند.

و اما جواب از این رقم شبهه دو قسم است: یکی جواب اجمالی است که

مقصود از آن بیان عظمت و بزرگی عالم امکان و ضعف و قصور مدارك عادیه

بشر غیر مرتاض از احاطه بجهات و مصالح و حکم عالم اتم است، خصوصاً نفوس

تیره شهوانیه که چندین حجاب بر مدارك آن واقع شده محتجب بخودبینی و

خوب را مطابق شهوات خود دیدن و بد را منافی با تصورات حیوانیه خویش

معتقد شدن است؛ ولی این قسم از جواب چندان مؤثر نیست؛ اما در حدود خود خوب است

مخصوصاً اگر در ضمن تمثیلات و شواهد حسیه، مطلب را روشن نموده و حمله طرف را بمشاهدات

محسوسه در ضمن امثال دفاع نمایند و شاعر معظم آقای «سرهنگ اخگر» جزاء الله تعالی خیراً

کثیراً هم اینقسم جواب داده و هرچه نوشته و گفته صحیح و درست نوشته و در سفته اند.

دوم جواب برهانی تفصیلی از هریک از مواد شبهه، بذکر نمودن مقدمات علمیة حکمیة برهانیه

و قلم وقع نمودن منشاء اشتباه است. بهرحال جواب دهنده محترم خدمتی نموده و مساعی خود را

بذل فرموده و البته غرض ایشان دفاع بوده است، نه اهمیت دادن و رسمی نمودن شبهات؛ ولی

بعقیده بنده نشر منظومه «محاكمة باخدا» تأثیر سوئش از نفع جواب آقای «اخگر»

بیشتر است. ولی ممکن است گفت چون نشر و طبع همین افکار، موجب تراوش اشعار

و افکار زخار و درر بار آقای سرهنگ اخگر و بیانات شیرین و فراید عقاید متین و دلنشین

عده ای از دانشمندان گرام گردیده است؛ قابل هرگونه تمجید و تحسین است **والسلام**
 علی من اتبع الهدی «قزوین: حسین کیائی»



« آقاي عباس كيوان »

(۴۲)

تهران : نظریه آقای عباس کیوان قزوینی

(عکس صفحه مقابل)

بشر دو گونه خطر (بدبختی) دارد یکی قهری از غیر خود که همه اجزاء جهان واقعاً با او نبردند و در هر مدار بصد او میگردند، ناگواریها هر آن برایش میسازند، دوم اختیاری از خودش که عمر گرانمایه و فکر مقدس بلند پایه خود را صرف اینگونه اعتراضات جگر خراش بی نتیجه میکند و بر زخم دل خود بجای مرهم بیخیالی نمک گستاخی میباشد هزاران رنگ درد و تنگ بر دل شوریده تنگ بس نیست، که بدست خود بر ناگواریهای بی پایان خود بیفزائیم اینچالیها که مخاطبش (هماورد) معلوم نیست که کیست جز غم افزائی بر نا توان دل فرسوده چیزی نیست چیز را که باید بزور فراموش کرد، ما بزور بیاد خود و دیگران می آوریم!

این بنده « کیوان » هم در جوانی بنادانی (که اکنون بیشتر شده) و قدر عمر ندانی در موضوع تظلم نامه ای نوشتم بنام « فریاد بشر » که تا کنون دوبار چاپ شده هنوز جواب قانونی این عرض حال که بیار که بدایت داده ام نیامده!

دانستم که هدر دادن عمر است، زندگی را بر خود تلخ کردنت، بی نتیجه جز سوزش زخم دل در اینکه جهان بکام کسی نگشته و نخواهد گشت، شکی نیست در اینهم که هر چه داد زنی بجائی نخواهد رسید تردیدی نیست!

خردمند آنستکه: در هر پیشنهادی نخست کامجوی خود باشد و نیکو پشت و روی آن کار یا سخن را بنگرد، به بیند از آن بهره ای بر میدارد یا نه. اگر

نه پس لغو است و اگر بر میدارد، باز باید به بیند بقدر ارزش عمریکه صرف آنکار میشود هست یانه، ماچه مادی باشیم یعنی منکر بقاء روح و چه روحی معنوی آنقدر درد بی درمان داریم که اگر گریه بحال ناکامی خود کنیم عمر نوح کم است تاچه رسد بعمر کوتاه، روز سیاه، حال تباه که روزکاست و دم افزون همه مان داریم کسی از مدار آموزش خورسند نیست، هرچه دانایتر میشود تلخ کامتر است، هرچه هشیارتر ناگوارتر، آرزو بحال کودت نافهم فهم بزرگتر بلاست، اکنون ما میخواهیم هماره ناگواریها را برابر چشم نهاده بدقت تمام در آنها نظر کنیم، مانند آنکه پی باقیش میگردیم! آیا جهانبان بفرمان ما است؟! یا از اعتراض ما میترسد که رسوا شود؟ جور را کمتر میکند؟ نه بیشتر خواهد کرد! زیرا می بیند که مادم از چیز فهمی میزنیم، میگوید پس کم است و بیش از این باید بار ناکامی بکشی! مرکب تندرو و توانا را بیشتر بارش میکنند! باید خود را بکودنی زد که ما نیک و بد جهانرا نمیفهمیم، زخم ناسورتر از اینهم که هست باشد. چاره نیست شاید گیتی بدببرد را از راه نافهمی برخورداریم نرم کنیم، که به بیند ما فهم عیبجوئیرا نداریم دست از سر ما بردارد، ما را از نظر بیاندازد، و با ما زور آزمائی نکند، ما را فراموش کند، تا ما در سایه فراموشی او و از نظر افتادگی خود، دمی نفس تازه کنیم، ما که زیر بار غم فرسودیم؛ ایکاش نمی بودیم. این چه بودیستکه نابودن را از بن دندان آرزو میکنیم؟! در این اعتراضها اگر کسی حمایت جهان کرده جواب دهد: باید باو گفت مگر تودل خوشداری؟ از گردش گیتی خورسندی؟ کامروائی که طرفداریش را میکنی؟! یا آنکه پایت شکسته، توانای برخاستن نداری و میترسی که بدتر از اینت بکند! این طرفداری را رشوه میدهی که بدتر نکند.

«**حافظ**» بسیار زشت بود، وقتی در مدرسه ای در جواب اعتراض برخدا

زبان بتبرئه «خدا کشود» طلبه ها خندیدند که : خوب خلقت کرده طرفداری هم میکنی !؟

همه می بینیم که گیتی توانا است ، پس غرضهای مهمی در ضمن همین نارواها هست که ما کوچکتر از فهم آنیم ، اگر وقتی فهمیدیم : میدانیم که ناروائی در جهان نبوده ، بلکه فائده نارواها ، بدها ، بیش از رواها و خوب ها ، بوده .

از گفتن ، یکنفر چه بر میآید ؟ چرخ باین بزرگی بهمین نارواها و که ما می بینیم قرنهای گشته و قرنهای هم خواهد گشت ، بد است همین است خوب است همین است ، ما باید بفکر کار خود باشیم که چکنیم که : پس از مرگ گرفتار تر از این دنیا نباشیم دوروز عمر سهل است وای بهمیشه ما خدا بما فکر داده که پیش بینیهای خودمانرا بکنیم ، و پای بیربط براه نگذاریم ، و سر افراز بدستکاری اختیاری گردیم ، نه آنکه با خدا بجنگیم و در اقیم و چون و چرا کنیم !...

نخست باید دید که روی سخن ما (چه اعتراض چه تبرئه) با کیست ؟ با آنخدای نا دیده ای که پیمبران نامش را می برند و احکامشرا بما میآورند ؟ یا با آن طبیعت بزرگ اساسی (ماده الموات) که همه ما را زاده و دمبدم میزاید و در دامنش می پرورد ، یا با آن رب النوع خصوص ما بشر که در ردیف سایر رب النوعها است ؟ و باید طرفدار ما باشد ! و اکنون پنداریم که کوتاهی کرده و بوظیفه خود رفتار ننموده ، پس باید مافوقی برایش بیابیم و شکایه نزد او بریم که رئیس ما را عوض کند ، اکنون به بینیم آیا آن مافوق که قرنهای رب النوع ما فرمانبری او را کرده بمحض شکایت ما زود او را عوض میکند و بهتر از اوئی آماده دارد بجایش بگذارد ؟ و سامانرا یکسره برهم زند

و بدلتخواه ما باشد؟! آنگاه تازه ما با هم اختلاف سخت داریم و با هم يك دل نیستیم تا دلخواه همه ما یکی گشته سامان منظم تازه برآه افتد، اکنون خودتان بگوئید آن مافوق چه کند که همه راضی شوند؟ بساط علوم طبیعی را گسترده، اسرار طبیعت را يك يك به همه بنماید و رأی بخواند، و انجام از آب چه درآید! شاید دیدیم بدتر شد، آرزوی نخست را بکنیم و نیابیم!

یا علوم ریاضی را پیش نهد و بهمه یاد دهد آنگاه از همه راه حل بخواند که آیا در تقاطع دو خط مستقیم بیش از چهار زاویه قائمه توان یافت و در دو خط منحنی بیش از دو حاده و دو منفرجه آنگاه تازه حاده گوید چرا من منفرجه نشدم و آن شد و نپذیرم که حاده محالست منفرجه شود مگر آنکه تقاطعرا برگردانی!...

« عباس کیوان »



(۴۳)

قم: نظریه آقای دکتر لالی

(عکس سمت راست)



قرائت « بیچون نامه » که با اشعار شیرین آقای « بهمنی و سرهنک اخگر » مزین گردیده بود تولید احساسات شدیدی در نگارنده نمود یعنی مانند پیل با قوه الکتریسته اعصاب حساسه ام را تحریک و بر آنم داشت که در اطراف دو موضوع مطرح شده ؛ با عدم بضاعت عقل شمه ای بنگارد بعقیده بنده « محاکمه با خدا ! » که آقای عبدالحسین « بهمنی » سروده از مرحیت قابل دقت و تعمق است؛ زیرا فلاسفه و بزرگان قدیم الایام نیز مثل آقای « بهمنی » در این موضوع محاکمه هائی نموده و چون و چرا هائی کرده اند ولی باید خواننده بدو بنظر حقیقی شاعر دقت کند؛ زیرا ممکن است آقای بهمنی منظورشان اثبات توحید بوده باشد و همین نتیجه هم از اشعار ایشان گرفته می شود؛ متأسفم که چند شعر اخیر آقای « بهمنی » بمناسبت لایق بودن درج نگردیده زیرا ممکن بود نتیجه محاکمه را در آخر گرفته باشند؛ بهرحال اشعار آقای « بهمنی » شیرین و جالب است اما « آقای سرهنک اخگر » با روح یاک و احساسات الهی که در وجود ایشان بوده و عملیات و تاریخ فعلی ایشان شهادت صدق عرایض نگارنده را میدهد خدمت بزرگی بعالم روحانیت فرموده اند زیرا در جواب اشعار « محاکمه با خدای » « آقای بهمنی »: موضوع لاینحلی را حل و تمام چون و چرا های فلاسفه قدیمی و شعرای عصر کنونی را جواب فرموده اند. بنابراین برای تشکر از نیت مقدس آقای « سرهنک اخگر » برض مراتب فوق مبادرت ورزید .

« دکتر اصغر لالی »

(۴۴)

تهران : نظریه بانو

عفت « مطیعی »

(عکس سمت راست)



این نکته بدیهی و مسلم است؛ که از بدو خلقت تا این عصر، هر دسته ای بمقتضیات وقت و تسلسل فکر و اندازه استعداد خود؛ خالق را بصورتی پرستیده و می پرستیدند؛

اما هیچکس منکر وجود پروردگار نبوده است.

یکی آب، دیگری آتش، دسته ای ماه، فرقه ای مهر، طایفه ای ستارگان گروهی حیوانات، عده ای بت، جمعی بشری را از جنس خود، جماعتی ارباب انواع یعنی برای هر مخلوقی؛ خالق فرض و معبود خویش قرار داده و ستایش مینمودند! تا بالاخره بشر کنجکاو و حساس بدو وسیله توانست بوجود خالق حقیقی پی برد.

۱:- بوسیله فرستادگان الهی ۲:- خرد؛ که با کمک تعقل و تفکر فهمید؛ خدائی باید وجود داشته باشد که کلیه موجودات عالم لایتناهی را که هستی آنها بر هر بیننده ای آشکار و درخور تذکار نیست خلق فرموده و طاق نه رواق گردون را بی قائمه و ستون بر افراشته است.

برای نمونه عظمت کبریائی او چنانکه بدن خود را مورد سنجش قرار دهیم؛ پس از تدقیق کامل می بینیم که هر یک از کارخانجات معظم دنیا

که عملیات حیرت‌انگیزی انجام می‌دهند؛ نمونه کوچکی از کارخانه بدن انسان یا حیوانند؛ در صورتیکه این ماشین عجیب بنوبه خود یکی از ناچیزترین مخلوقات خداوندی محسوب می‌شود؛ (هر که خود را شناخت خدا را شناخت)

پس از شناسائی ذات خداوند بر هر فرد بخردی فرض است که از نعمات و بخشایش او سپاسگزاری نموده و او را بستاید

ولی افسوس که عده پرستندگان صوری زیاد و سپاسگزاران حقیقی کمیابند!

از جمله سپاسگزاران واقعی معاصر سرکار «**سرهنگ اخگر**» میباشند که بساط فضل گسترده و داد سخن داده وجود و مصالح «**بیچون**» را با اشعار نغز و ملیح و ادله شیرین و بدیع در «**بیچون نامه**» گنجانده‌اند

این‌راد مرد بزرگوار: وفاضل عالی‌مقدار در این منظومه دو منظور مقدس را از فکر بعمل آورده‌اند یکی «**خداپرستی**» و دیگر «**نوع دوستی**» زیرا؛ نه تنها خود بر حقیقت حق واقف بلکه چراغ پرنوری روشن و بدست گمراهان وادی سرگردانی داده و آنها را راهنمائی و هدایت نموده‌اند

و اما راجع بمنظومه «**آقای بهمنی**»: دوچیز ایشان را بانشاد منظومه «**محا کمه با خدا**» وادار کرده و این خود دلیل قاطعی است برای اثبات عقیده راسخ «**آقای بهمنی**» بوجود خالق و بدین لحاظ ایشان را نمیتوان طرف تعرض قرار داد!...

۱:- کسالت روحی و افسردگی از اوضاع ظاهری روزگار که هر انسانی را در شدت فشار چون او و از او بد ترمیسازد.

۲:- اطمینان بر درجه محبت و مرحمت صانع کریم و حاکم حکیم که از هر پدیری نسبت به بندگانش رئوف و بخشنده تراست؛ زیرا: خطاها کرده، عطاها دیده و تاحدی تألمات روزگار چشیده که نه تعداد آن تواند سنجید و نه چاره این تواند اندیشید.

تدبیر چیست؟ فرزند دل خسته و عاجز، در مقابل پدر مهربان چه
 میتواند ~~ص~~ کرد؟

نگارنده را یگانه دختری است که حاصلی از زندگانی و نتیجه ای از جوانی:
 جز او ندارم؛ این دوشیزه خردسال که هفت سال از سنین زندگانش میگذرد؛
 با آنکه نهایت دلبستگی مرا نسبت بخود درك کرده است، هرآینه کوچکترین
 صدمه و ناچیزترین نااملایمات کودکانه او را متالم سازد؛ تنها مرا طرف
 تعرض قرار میدهد!

روزی از روزهای سرد «دیماه» هنگامی که عازم رفتن بدبستان بود فکر
 میکردم: این کودک که احساسات و تخیلاتش باندازه ای نیست که حقایق
 را درك کند، آیا در قلب خود چقدر مرا نسبت بخویش ستمکار می پندارد
 که او را؛ از رختخواب گرم بیرون کشیده و ادار به شستن دست و صورت
 و آماده رفتن بدبستان و تحمل تحکمت و اوامر آموزگاران میسازم؟
 آری؛ چون او کوچکتر از آمنت که بر افکار و اراده و مصاحبت
 پدر و مادر پی برد و ضمناً آنها را مهربانتر از این می بیند؛ که در مقابل
 تعرضات او مکر شده و او را برنجانند؛ اینست که: جزئی ناملایم او
 را بی طاقت و نسبت بوالدین متعرض میسازد!

پس بنا بر این ناراضی بودن از زندگانی علش بی اطلاعی از حقایق
 است زیرا: «ایزد متعال»، باقتضای رحمت و اسعه و حکمت ساطعه و مصلحتی
 که حقیقتش بر ما مستور است هر کس را قسمت و نصیبی مرحمت فرموده، و
 میتوان گفت که «آقای بهمنی» خواسته اند با سرودن منظومه «محا کمه
 با خدا!» تشفی قلبی حاصل نموده و آبی بر دل سوخته خود پاشیده و شعله آنرا
 فرو نشانند!...

«ع. مطیعی»

تهران : نظریه آقای « مگردیچ مگردیچیان »

ناشر روزنامه آلیک منطبعة تهران

(عکس صفحه ۷۸)

سخن گفتن از «اسرار خلقت» و فلسفه خداشناسی، چیز سهل و ساده‌ای نیست که هر کس بتواند در این مرحله وارد گردد. کسانی حق دارند در این زمینه سخن گویند که معلومات کافی داشته باشند و مراحل مختلف مخصوص علم خداشناسی را طی نموده باشند، تا بتوانند بخوبی «اسرار خلقت» و طبیعت را از پس پرده بیرون کشند.

بسیاری از پیشینیان که در مراحل مختلفه استاد بوده اند، در صد کشف اسرار آفرینش برآمده و زحمات زیادی در این راه کشیده اند: ولی متأسفانه بجائی نرسیده و در این پهن دشت واله و حیران مانده اند.

قطع دارم آقای «بهمنی» برای معروفیت خود این موضوع را انتخاب نموده اند، و حال آنکه: برای یکنفر شاعر بهترین راه معروفیت اینست که از شعرای سترک ایران فردوسی، سعدی، حافظ، خیام و امثال ایشان پیروی نماید. زیرا مدتهاست که اینان برای جاودانی شتافته اند ولی هنوز در دل دانشمندان عالم متمدن جای دارند. هنوز خاطرات شیرین جشن هزارمین سال تولد فردوسی که در تمام دنیا برپا شد از نظرها محو نگردیده است. والبته وقتی کسی در این جاده (البته بانوشه کافی) که تا انتهایش را هنوز کسی در نور دیده است؛ قدم گذارد میتواند نبوغ خود را ظاهر سازد.

کمان میکنم آقای «سرهنگ اخگر» از همه کس بهتر بی بافکار آقای «بهمنی» برده و شیرین تر از دیگران جواب معاکه ایشان را داده باشند، بدینجهت کلام خود را کوتاه ساخته و بهین مختصر ختم میکنم.

«مگردیچ مگردیچیان»

(۴۶)



تهران: نظریه آقای ملک خلاق

(عکس ست راست)

اگر بانظری عمیق در نوامیس عالم طبیعت که ما را در تحت تأثیر خود قرار داده اند نگریسته و قوانین لازم الاجرای منظومه شمسی را با چشم مسلح بعلم و دانش در تحت مطالعه در آوریم خواهیم دانست که: نوع بشر و افراد این هیئت اجتماعی از همان زمانهای باستانی که در علم زمین شناسی به: *Acheozoique premordial* نامیده شده است در پیشگاه همان نوامیس مذکوره زانوی تواضع بزمین زده و دائماً مقهور سرینجه اقتدار آنها بوده اند.

عوامل طبیعی و اجتماعی: که دو ناموس بزرگ کره زمین است برای همیشه این بشر ضعیف را در تحت سیطره خود در آورده و مانند دو چوکان گوی وجود آدمی را در صفحه دنیای کنونی حرکت میدهد.

عوامل اجتماعی و طبیعی: همه وقت مبدء ترقی و تعالی و منشاء انحطاط و سیرقهقرائی و بالاخره یگانه علت موجوده تطورات گوناگون نوع بشر بوده و در چگونگی *noitulov* مدخلیتی عظیم دارد.

عوامل اجتماعی و طبیعی: برای نشو و ارتقاء بشر در حکم علل معده و لایزال این موجود عجیب را؛ در تحت تربیت خود قرار داده اند. و بالاخره عوامل طبیعی و اجتماعی در سلولهای دماغ وجود قویترین

اجزای هیئت اجتماعیۀ موثر شده و حکومت خود را با اجرای احکام مقتضیه بر او مسلم میدارد.

ولی این خود مسلم است که آثار وجودیۀ ایندسته از عوامل در موضوع وجود انسان بیک نهج و یکسان نبوده بلکه زمانی بشر را در همان خط مشی خودش سوق داده و گاهی باعلا درجه ترقی کشانیده و وقتی هم او را در پرتگاه عدم و نیستی پرتاب و در قبرستان فنا مدفون مینماید.

در علم اجتماع مرتبۀ نخستین را **تطور افقی** و مرحله دومین را **تطور ارتقائی** و درجه سومین را **تطور انحطاطی** گویند،
چه خوش گفت آنکه گفت:

«پر کاهم در کف این تندباد می ندانم در کجا خواهم فتاد؟!»
تمام افراد بشر مشمول این قانون طبیعی که ما آن را تعبیر بمقتضیات محیط مینمائیم بوده اند.

و بعبارت ساده و عریان زمانی نوامیس طبیعی مقتضی بوده است که مردمان موحدی تربیت نمایند که بتمام اشیاء با چشم رضا و عین انصاف نگریسته و همه چیز را بجای خود خوب و بموقع مشاهده نمایند ولی بالعکس گاهی عوامل طبیعی و اجتماعی اقتضا دارد که بشر از محور حقیقت منحرف و بتمام موجودات بدبین شده و آنچه را که از منطقه فکر او خارج است بانظر جور و اعتساف ملاحظه نماید.

«من اگر نیکم اگر بدچمن آرائی هست بهمان دست که میپروردم میرویم»

آری این همان دست عوامل طبیعی و اجتماعی است که افراد بیک هیئت اجتماعیۀ را بطرف پندار نیک و کردار نیک و رفتار نیک سوق داده و یا بالعکس...

بسر سر حاضر که لاف از علم و تمدن میزند برای اینکه دنیای کنونی را دنیای مادی تشخیص داده است

بطوری مقهور عوامل طبیعی و اجتماعی گردیده است که با کمال ضعف و ناتوانی **خدای قادر توانا را بمحاکمه دعوت مینماید!** فلاسفه و حکماء بزرگ از نقطه نظری وجود را بدو قسمت تقسیم کرده اند. یکی وجود نفسی و دیگر وجود رابطی بر روی این تقسیم وجود (جعل) هم بدو قسم منقسم است نخست جعل نفسی که آنرا بسیط نیز گویند و دیگر جعل تألیفی که آنرا مرکب هم دانند. (فیدور انقسام الجعل مدار انقسام الوجود)

متعلق جعل بسیط همان وجود نفسی و آنرا چنین تعریف کرده اند: (الجعل البسيط هو جعل الشئ و افاضة نفس الشئ). و باصطلاح علماء علم ادب: جعل متعدی بواحد که مفید معنای کان تامه است مانند جعل جماد نبات؛ حیوان؛ انسان؛ ملك؛ و غیرها و نیز مانند تصورات نفس در صورتی که بکلی خالی از حکم باشد.

ولی متعلق جعل تألیفی نیز وجود تألیفی و آن را چنین تعریف کرده اند: (الجعل المركب هو جعل الشئ شیئاً) که بلسان اهل ادب: جعل متعدی باینین و مفید معنای کان ناقصه است؛ مانند جعل انسان حیوان ناطق و نیز مانند تصدیقات نفس که دارای نسبت و حکم است پس نتیجه این شد که تعلق جعل بسیط بذات و علاقه جعل مرکب بعوارض و فانیات است این است که یگانه فیلسوف شهیر **مرحوم سبزواری** میفرماید: للربط و النفسی الوجود او قسم بالجعل للتألیف والترکیب عم * فی عرضی مربراً معارفاً لا غیر بالجعل المؤلف انطقاً

فی کون جهة او وجود او صیرورة مجعولا اقوالا رددا

حالا اگر ما بخواهیم در مباحث جعل وارد شویم و لطائفی را که

فیلسوف شرق حضرت صدرالمتألهین در اسفار ایراد کرده است بنگاریم از قانون مقاله نویسی خارج است ولی این نکته را بایستی خاطر نشان بنمائیم که بربك نفر متکلم در حقایق لازم است که در مباحث جعل دقت نماید چه وقتی که انسان در مسائل جعل دقیق گردید دیگر دهان اعتراض را بسته و در اساس آفرینش چون و چرا نمیگوید، «کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد» که نقش کار حوادث و رای چون و چراست. «آری وقتی که انسان جعل بسیط را از جعل مرکب تفکیک کرد دیگر نمیگوید چرا خدا سعید را سعید و شقی را شقی و چرا خدا گل را گل و خار را خار قرار داد. چرا؟ برای اینکه تمام این اعتراضات راجع بجعل مرکب است در صورتی که این جعل بذات و ذاتیات و لوازم ذات بهیچگونه مداخلیت نداشته و تعلق آن بهمان عوارض مفارقه از ذات است

بلی عقل سلیم حاکم است که جعل مرکب بین الشئی و نفسه بین الشئی و ذاتیاته و بین الشئی و عوارضه اللازمه دخالتی ندارد. مثلاً نمیتوان گفت: جعل الله الانسان انساناً و یا جعل الله الاربعه زوجاً چرا برای آنکه انسانیت برای انسان یا زوجیت برای اربعه یا قابلیت ابعاد برای جسم طبیعی از لوازم و ضروریات آنهاست.

و بالاخره حضرت احدیت جلت قدرته تمام موجودات را بجعل بسیط از کتم عدم بعالم وجود کشانیده و لباس هستی بر قامت آنها پوشانیده است و آنچه را که آفریده بمفاد «الوجود کله خیر محض» عین صواب و حکمت است.

پس اعدام و شرور مانند: شقاوت، جهالت، ذلت، مرگ و هزارها چیزهای

دیگر از این قبیل تماماً متعلق بجعل مرکب و مربوط بدستگاه ربوبی نیست. چنانچه عارف ربانی شیخ شبستر میفرماید :

وجود اینجا که باشد محض خیر است اگر شری بود آنهم ز غیر است
محاكمة با خدا !

مدعی کیست ؟ :

آقای بهمنی ... !

وکیل مدافع کیست ؟ :

آقای سرهنک اخگر ..

راستی آن عبارت حکیمانه که حضرت اقدس خاتم انبیاء فرمودند :

الجنة تحت ظلال السيوف امروز معنی حقیقی خود را ظاهر داشت.

چرا؟ برای آنکه یکنفر صاحب منصب نظامی و افسر جنگی نه تنها در فنون حرب و ضرب باید متخصص باشد بلکه در تمام مراحل جنگ که یکی از آنها جنگ ادبی است بایستی بهره مند و در عین حال شجاع باشد.

این هم یکی از مفاخر دوره شاهنشاه ایران **اعلیحضرت پهلوی** ارواحنا فداه است که افسران جنگی؛ در تحت تربیت قائد عظیم الشان نه فقط در جنگ تدافعی، جنگ تعرضی، جنگ مذهبی، جنگ برای تصرف اراضی، جنگ بجهت تحصیل استقلال، و بالاخره تمام آن اقسامی را که در حقوق جنگی متعرض اند دارای تخصص اند بلکه در جنگ ادبی آنهم جنگیکه برای خداست نیز مهارت دارند.

بلی: **ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى** بشر ضعیفی که از هر موجود

ضعیفی ضعیف تر و در مقابل حوادث بعجز خود معترف است در اثر تأثیر عوامل

طبیعی و اجتماعی بدرجهای جسور شده که مبارزه و جنگ با خدا را اعلان مینماید...

« نه هر جای، مرکب توان تاختن که جا جا، سپر باید انداختن »

« بترسد خردمند از این بحر خون کز و کس نبرد است کشتی برون »
 عجب تر آنکه از شهر شهر شیراز که وطن خواجه سعدی و مهد رجال
 حق بین و کانون علم و ادب و سرزمین عشق و عرفان است و یگانه فیلسوف
 بزرگ ارجمندی چون حضرت **صدر المتالهین** بدنیای علم و عرفان تقدیم کرده
 است اخیراً **آقای بهمنی** قیام و دسته گوی ولی محفوف بخارهای گوناگون
 همان عوامل طبیعی و اجتماعی بآب داده است... در اینموقع بایستی که آقای
سرهنگ اخگر را مخاطب داشته و بایان قرآنی مرده فتح و فیروزی بدهم که:
«ان تصرف الله یصرکم»

بامسئولیت آنکه در دنیای کنونی و محیط فعلی طرفداران خدا بسی
 اندک اند ولی در عین حال موضوع مذکور (**محاكمة با خدا!**) تا درجه ای کسب
 اهمیت کرده که از هر گوشه و کنار ادباء و نویسندگان نظاماً و نشریاً قلم فرسایی کردند
 نخست آنکه **آقای بهمنی** منکر خدا نشده است بلکه مردی است
 موحد نهایت ذوق شاعرانه اش ایجاب کرده است که در چگونگی خلقت ایراداتی وارد
 و چون و چرایی بگوید.

دیگر آنکه این قبیل از اعتراضات هم تازگی نداشته بلکه تاریخ که
 آینه اعمال گذشتگان است نظائر این قصه را در متون خود یادداشت و هنگام
 لزوم از نظر شما میگذرانند.

آری از همان زمانهای باستانی عناصر ناراضی دربار ربوبی را موود **جمله**
 و در کارخانه خلقت چون و چرایی گفته اند.

در خاتمه با ذکر يك مثلثی این مطلب علمی را روشن مینمائیم. **ت**
 فرض نمائید که: در وسط يك صفحه برنجی يك شاخصی را نصب می
 نمائید این خود واضح است که نصف آن شاخص کاملاً از طرف شما و مربوط

بشما است ولی پیدایش سایه ابدأ مربوط بشما نیست چه سایه از لوازم ذات شاخص است.

حالا بانندك توجهی تصدیق مینمائید که: آفرینش تمام موجودات مفیده از طرف خدای متعال جلت قدرته ولی شرور، بدیها، پلیدیها تماماً در حکم اعدام و از لوازم ماهیات همان وجودات مفیده و ابدأ مربوط بدستگاه ربوبی نیست. بعبارة اخری: این پلیدیها، بدیها، که در عالم مشاهده می نمائید در حکم همان سایه برای شاخص و یازوجیت برای اربعه است.

در خانمه نظر بر عایت اختصار عنان قلم را باز کشیده و از قادر متعال خواهانیم که دل و قلب را با صغای سخنان « **آقای بهمنی** » با صفا تر فرماید تا: در درك حقایق و کشف اسرار خلقت برومند و توانا گردد.

ششم شهریور ۱۳۱۵ « **ملك خلاقی** »



قسمت اول از دورۀ سوم

جراید و مجلات

بترتیب حروف تجوی

﴿ ۱ ﴾

نظریه آقای روزبه مترجم شیخ بهائی «مترجم السلطنه» مدیر جریده اوقات
منطبعة تهران

چون و چرا در خلقت..

بدیهی است که ترازوی دماغ بشر ظرفیت سنجش اوضاع پیچ در پیچ خلقت را ندارد و بقدری این مسئله روشن است که مثال و دلیل و روشنگر نمیخواهد و خواه بشر حق داشته باشد چون و چرا بگوید و خواه نداشته باشد بالطبع در قوه مخیله انسان از اوضاع خلقت چون و چرا پیدا میشود برخی بخیالاتی آنها را نهفته میدارند و بعضی برخلاف میگویند و مینویسند؛ اگر قدری غور و باریک رسی شود همه چون و چرا میگوئیم و چون و چرا گفتن نیز اقسام گوناگون دارد؛ تعجبیکه برای شخص روی میدهد در اقسام چون و چرا است؛ زیرا بدیهی و مسلم است نمازیکه خوانده میشود، دعاهائیکه گفته میشود، درخواستها تماماً چون و چرا است .

«روزبه مترجم شیخ بهائی مدیر اوقات»

(۲)

کرمانشاه: نظریه آقای مهدی

«فرهیور»

مدیر روزنامه یستون منطبعة

کرمانشاه

(عکس سمت راست)



بیچون و چون و چرا

آقای بهمنی اول کسی نبوده که خدا را بمحاکمه کشیده و سبب تبعیض و کم و بیش را پرسیده و بعقیده خودش حکم محکومیت خدا را صادر کرده است! بلکه انسان از همان زمان پیدایش زمانیکه در تیه وحشت سرگردان و در وادی ضلالت حیران و برای بدست آوردن معاش و گذران در جولان بود؛ این مجلس محاکمه را تشکیل داده و معبود خود را بمحاکمه کشانیده و تمام خوشبختیها و بدبختیها، سعادت و شقاوت، نفع و ضرر را از اودانسته و بتفاوت فکر و محیط از ذات واجب الوجود تقاضاهائی نموده گاهی رو بطرف جبر آورده، زمانی تفویض را نصب العین خاطر کرده حل معمای خلقت و کشف اسرار طبیعت را خواهان بوده است.

در مقابل بهمنی ها **اخگر** هائی پیدا شده که شرر در خس و خاشاک توهمات زده چون و چرا را درباره «بیچون» کفر پنداشته و با بیانی صریح

گفته اند: که مصنوع را با صانع حق چون و چرایی نبا شد و باید طوطی صفت هرچه استاد ازل تلقین کرده بگوید و هر راهی را که او نشان داده کور کورانه پیوید و در هر حال رضای بیچون را بجوید با تعمق در بیانات آقایان **(بهمنی و اخگر)** بعقیده بنده قضاوت اشکال دارد و بلکه کمیت فکرتم لنگ بوده و در نوردیدن این صحرای نا پیدا کرانه را حد خود نمیداند زیرا نه مانند آقای **بهمنی** که طالب کشف اسرار حقیقت است چون و چرایی راجع به بیچون داشته و نه مانند آقای **اخگر** بر بنده کشف حقیقت شده است که خود را مستغنی از تفکر در اطراف اسرار خلقت بداند، بعقیده بنده چون هیچ دانائی حل این معما را ننموده و عالم در مقابل این دو نظریه مانند پرکار سرگردان است لذا با مرحوم شیخ هم آواز شده میگویم:

« در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته ای برکنار »
 این بود عقیده بنده از لحاظ قضاوت ولیکن از لحاظ جنبه ادبی آقای **اخگر** را تبریک گفته و اذعان دارد که **(بیچون نامه)** یکی از شاعرکارهای ادبی ایشان است .

و خوشبختانه چراغ برق **اخگر** اول در کرمانشاه روشن و بر صفحه «بیستون» پرتو افکن شد.

مدیر روزنامه بیستون: مهدی فرهپور

(۳)

کرمانشاه: نظریه آقای عبدالرسول

«پشمی»

مدیر جریده طاقستان منطبعة کرمانشاه

(عکس سمت راست)



با آنکه در آثار شعرای امروزی ایران،

کمتر مضامین بکر و مطالب نوین دیده

میشود ولی آنچه که تا بحال از اشعار شاعر

کرانمایه: سرکار آقای سرهنک احمد اخگر بچاپ رسیده است، در محکمی و

سلاست و تازگی موضوع بی نظیر میباشد. مخصوصاً منظومه جدید ایشان

(بیچون نامه) که منتهای استادی را در سرودن آن بکار برده اند.

خیلی متأسفم از اینکه، این کتاب گرانبها موقعی بدستم رسید که

از امر نامه نگاری کناره جسته ام. ولی با وجود این باز نتوانستم از تمجید و

تقریظ آن خود داری کنم.

بیچون نامه پاسخی است که آقای سرهنک اخگر به منظومه

محاكمة باخدای آقای بهمنی داده اند. دلائل متین و استوار دانشمند معظم

آقای اخگر ما را از اظهار نظر در عقاید مدعی خداوند بطوری بی نیاز

ساخته است که بجز دم در بستن چاره ای ندیده ایم.

در خاتمه لازم می دانم که از آقای حسین مطیعی مدیر محترم نامه

کانون شعرا که همت بطبع و انتشار این نامه گماشته اند، نیز قدر دانی

شود. امیدوارم جامعه را با نشر این قبیل رسائل از وارد شدن در این راه

های پر خوف و خطر که بجز سرگردانی و سرنگون شدن نمری ندارد نجات دهند.

«عبدالرسول پشمی»

(۴)

مشهد: نظریه آقای حسن عمید

مدیر جریده طوس

(عکس سمت راست)



نقل از شماره ۳۲۹ جریده

طوس مورخه اول اسفند

ماه ۱۳۱۵

جبر و اختیار

مبحث جبر و اختیار از مباحثی است که افکار و افهام را بحیرت انداخته

و آراء مضطرب بوجود آورده!...

جبریّه میگویند: «لامؤثر فی الوجود الا الله» یعنی خداوند در خلق و ایجاد و کیفیت افعال بندگانش فعال ما یشاء است: کسی قدرت تخلف ندارد و مجالی برای عقل در تحسین و تمییح اعمال نیست!...

این طایفه اختیار را از اختیار نفی کرده، پیرو جبر و اضطرار گردیده نیروی عقل را که دلیل افضلیت انسان بر بهائم است فاقد تأثیر بر کردار دانسته گمان می برند نفی اختیار از انسان و استناد افعال بخدا، موجب تعظیم و تکریم مقام الهی است!...

مفوضه - میگویند: خداوند بندگان را بوجود آورده؛ نسبت بافعال قدرت داده؛ اختیار را به آنها تفویض نموده، هر کس در انجام افعالی

بر وفق مشیت و قدرت خود استقلال دارد... میگویند : خداوند از بندگانش ایمان و اطاعت خواسته، از کفر و معصیت ابراز کراهت نموده... اینها گمان می کنند استناد افعال بر بندگان بوجه استقلال، یکمنوع تعظیم بمقام الوهیت است، از حیث عدم استناد قبایح، باراده خداوند!...

حالا برگردیم بمطالعه آثار عقاید این دو دسته

۱ - جبریّه - که خلائق و کردار آنها را محکوم اراده خدا میدانند در حق

خدا ظلم کرده اند، و او منزّه از ظلم و فحشاء است... زیرا :

خالق متعال ؛ انسان را مستعد بر کسب فضیلت و ارتقاء بدرجات

ملکوتی خالق فرموده هر کس بعقل خود مرتکب افعال می شود ؛

خداوند هیچکس را مجبور به قبایح اعمال نمی سازد

۲ - مفوضه - که انسان را قادر مطلق در کردار و افعال میدانند چنان است که

قائل به شرك باشند، زیرا استقلال در ایجاد ؛ فرع استقلال در وجود و این

مختص واجب الوجود است

باید گفت شرك این ها بزرگتر از شرك آنها است، که معتقد بدو خدا

هستند، زیرا آنها بیشتر از يك شريك برای خدا قائل نشده اند که شرور و

و قبایح را باو نسبت میدهند... اینها معتقد به تعدد شركاء گردیده اند... به

تعداد مرتکبین افعال و اعمال... بتعداد همه خلق خدا!...

(ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء)

حالا چنانکه بگویند: اگر افعال مستند به مخلوق باشد مستلزم تعدد

مؤثر است و اگر مستند بخدا گردد مستلزم جبر.. این کلام که گفته امام است

جواب میدهد:

لا جبر ولا تقویض بل امر بین الامرین